

## بهار و هدایت

همانگونه که در عالم صنعت بوسیله سرهم کردن چند قطعه می توان چیز تازه ای ساخت که آنرا مونتاژ میگویند در عالم ادبیات و تاریخ هم با دقت در مسائل و حوادث مختلف و برابر نهادن و تلفیق آنها به حقیقت کاملاً تازه ای بسا می توان دست یافت که آنرا در اصطلاح اهل تحقیق ( تصرف ) می نامند و بدیهی است که تفاوت مسئله ای که بوسیله تصرف ادبی مکتشف گردیده با مسئله ای که بوسیله خبر مستند کسب شود این است که اولی فقط برای متصرف آن اعتبار دارد و دیگران می توانند آنرا قبول یا رد کنند لکن دومی ( بشرطیکه راوی صادق و متعهد باشد ) برای همه اعتبار حقیقت را خواهد داشت .

باری نگارنده نظر بملاقه وافری که باشعار مرحوم بهار دارم و مکرر در مکرر ساخته های او را خواندم و میخوانم و لذت می برم رابطه بسیار نزدیکی فیما بین موضوع یکی از قطعات ادبی او با موضوع یکی از خاطرات مرحوم مخبرالسلطنه مندرج در کتاب خاطرات و خطرات کشف کردم که خیال میکنم رابطه مزبور حتی از نظر خود مرحوم بهار هم مخفی و مستور مانده بوده است و چون بنظر این جانب مطلب جالبی است که بخواندن آن شاید می آرد لذا در ضمن این مقاله خلاصه و همه دریافت های خود را از مذاقه در مسائل مزبور بنظیر خوانندگان محترم مجله وحید میرسانم امید است که کوشش نگارنده روشن کننده گوشه ای از زندگانی مرحوم ملک الشعراء بهار باشد و در تفحص و تصرف خود اشتباهی را مرتکب نشده باشم .

مسلمانان اغلب خوانندگان محترم مجله که در سنین بالا هستند بخاطر دارند و با در تاریخ خوانده اند که :

در اوائل سال ۱۲۹۹ خورشیدی کابینه معروف بقرار داد حسن وثوق الدوله ساقط میشود و حسن مشیرالدوله به نخست وزیری منصوب میگردد و در این کابینه مرحوم مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه بوزارت دارائی معرفی میشود ، اوضاع تبریز نگران کننده است اخبار

ناکواری هر روز میرسد شیخ محمد خیابانی جمعی را دور خود جمع کرده عین الدوله و سپهتالار را که ولات آن اہالت بودماند عذر خواسته و محمدحسن میرزا ولیعهد را از تبریز بیرون کردماند دولت و مجلس در تهران مرعوب حوادث و درصددند که والی کارآمدی برای رفع غائله به آذربایجان بفرستند مرحوم مخبرالسلطنه نظر بسابقه دوبار اہالت موفقیت آمیز در آن و نیز سابقه آشنائی با شیخ محمد خیابانی نامزد این ماموریت میشود و به تبریز میروند و کوشش چند روزه او برای تماس گرفتن با قیامیون بجائی نمیرسد و درهای مسالمت را همگی مسدود می بیند ناچار دست مصلحت از زیر عہای قدرت بیرون می آید و بوسیله دسته قزاق نظم شهر بسرعت اعاده میگردد و طبق نوشته مخبرالسلطنه اطرافیان خیابانی در همان نهبیب اول متفرق میشوند و پهلوان قیام ( خیابانی ) در زیرزمین منزلی دو روز مخفی میشود و روز سوم محل اختفای او بوسیله خود اہالی بدسته قزاق نشان داده میشود و چون اسارت خود را قطعی می بیند یادداشتی وصیت مانند می نویسد و انتحار میکند جنازه را بیرون می آورند و همانهایی که اطرافش قبلاً جمع شده بودند خانماش را می چابند عین مضمون نامطی که از او بجا مانده این است ( رفقا خدا حافظ چون تنها ماندم و تصمیم نموده بودم که دستگیر نشوم خودم را کشتم بعد از من سست نشوید راه مرا تعقیب کنید از بازماندگان من غفلت نکنید کسی را ندارم تمام دارائی مرا بفارت بردند این بود آزادخواهی مخبرالسلطنه ۲۲ سنبله محمد خیابانی ) مرحوم مخبرالسلطنه پس از نقل عین وصیت نامه در خاطرات خود می نویسد: " آنچه سعی بود کردم چه در نصیحت چه در حفظ خیابانی ولی با قضا چه میشود کرد ؟ ، کبوتری که دگرآشیان نخواهد دید - قضا همی بردش تا بسوی دانه و رام . "

" در تیکم داش هیچ نمانده بود خودم هدف گلوله بشوم بمن نخورد پهلوی من خورد منزل خیابانی را دادم تعمیر کردند اثاثیه برای اولادش تدارک کردم حقوق برای اولادش خواستم شش هزار تومان از هر محل نزد ناظم الدوله جمع شده بود با اولادش دادم جمعہ عیالش را گماشته خودش که مسبوق بود از زیر خاک در آورده بود بدست نظمیہ آمده بود رد کردم در تشریفات هفته و سال او مساعدت کردم در سال او تمام اجزای ادارات حاضر شدند در تهران سیدکمرای برای او ختم گذارد مصمام السلطنه هاومستشارالدوله ها بخت رفتند برای ارادت به خیابانی نبود برای تظاهر بود و دماگوژی مستشارالدوله آذربایجان بود مصمام السلطنه رئیس بختیاری که مکرر ریاست دولت داشته هم میروند به ختم نظمیہ مانع می شود در کوچه می نشیند اقلیت مجلس وقتنه جوان شهر حامی قیام بودند مشیرالدوله در محظور واقع شد و من در دادن گزارش واقعه به تهران عزیمت کرده

بودم در آن ایام وضع تبریز و مخابرات السلطنه را از زبان خود مخابرات السلطنه در کتاب خاطراتش شرح بالا شنیدیم اکنون به بینیم مرحوم بهار در کجا و در چه حال بوده است ؟

طبق آثاری که از خود مرحوم بهار به نظم یا نثر باقی و در دست است مرحوم بهار در آن ایام در مشهد بوده و روزنامه نوبهار را اداره میکرده موضوع قیام خیابانی و کشته شدن یا انتحار او را افواها" شنیده و روی تأثر خاطر مرثیه شیوائی به نظم بصورت ترجیع بند ساخته و در روزنامه خود درج کرده که در دیوانش هست و خوانندگان می توانند آنرا مطالعه فرمایند ، تسلط گوینده را بخوبی در عالم شاعری و سخنرانی می رساند ولی با عنایت باوضاع زمان که وسائل ارتباط بین تبریز تا مشهد منحصر به تلگراف (آنهم نه مستقیم و بلاواسطه ) و پست بوسیله گاری بوده بخوبی می توان دریافت که اطلاع مرحوم بهار از چگونگی حادثه و وضع تبریز فقط متکی و مبنی بر شایعات زبانی بوده بلاغیر و همچنین علم مرحوم بهار باحوالات والی وقت تبریز هم مبنا و مأخذی بیش از آن نداشته است و چون مرثیه ده دوازده بند شش هفت بیتی است که مفصل است فقط دو بند از آن را که مرتبط با مقصود است ذیلا" درج می نماید :

کشت این حسن احوار وطن را چوموشی  
آری در کهدان شکنند سارق ناشی  
صدری که چنین است چنانند حواشی  
تصویب نمودند بعد عذر تراشی  
قانون اساسی را از هم متلاشی  
از تن به بردند و نکردند تحاشی  
گه برند گریبان نژاد الله باشی

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

سرتاسر ایران کفن سرخ بهوشد

وانگاه برفت از اثر صاحب خانه  
چون گریه عابد نظر صاحب خانه  
بگرفت به حجت کمر صاحب خانه  
وارد شد و شد حمله ور صاحب خانه  
من باب مثل هست خر صاحب خانه  
جستند بدیوار و در صاحب خانه  
مهمان و - بردند سر صاحب خانه

کشت آن حسن از بهر وطن گرد و سگاشی  
تقلید از او کرد و ندانست و خطا کرد  
این صاحب کابینه و آن والی تبریز  
که قتل مهین شیخ حسین خان را در قارس  
که بر سر تبریز دویدند و نمود

در سایه قانون سر قانون طلبان را  
آوخ اگر ارواح شهیدان بقیامت

در یوزه گری کوفت در صاحب خانه  
از کثرت تدلیس وریا کرد بخود جلب  
از بهر گدائی شد و چون خانه تهی دید  
دژخیم خیابانی از این قسم به تبریز  
با آنکه در افواه عوام است که مهمان  
این نره خراز لگد انداز شوکتین  
در خانه احرار شدند از ره اصرار

## گر خون خیابانی مظلوم بجو شمسد سرگاسر ایران کفن سرخ بیوشمسد

این بود دو بند از مرثیه و نکاتی که قابل توضیح است آنکه دو نفر ( حسن ) یکی حسن هوق الدوله است و دیگری حسن مشیرالدوله و شیخ حسین خان هم کسی است که چند وقت قبل از واقعه خیابانی ، هنگامی که مخبرالسلطنه والی فارس بوده در اغتشاشات منطقه فارس کشته شده بوده است که شاعر آن واقعه را هم بیای مخبرالسلطنه نوشته است و للمباشی هم جد پدری مخبرالسلطنه است که رضا قلی خان هدایت باشد و معروف است ، باری روزنامه نوبهار که مرثیه در آن چاپ شده بوده به تبریز میرسد و مرحوم مخبرالسلطنه آنرا میخواند و متأثر میشود و با همه عفت قلم و تحفظی که دارد در یادداشت خود که عیناً نقل به کتاب خاطرات و خطرات شده چنین می نویسد: " وثوق الدوله و مشیرالدوله هر دو اسمشان حسن است ملک الشعراء بهار در ترجیع بندی می فرماید کشت آن حسن از بهر وطن گر دو سه کاشی - کشت این حسن احوار وطن را چو مواشی ، نظرها مختلف است نظر به بی خبری از کیفیات حادثه و نظر بشکرانه از سهم نازشست قرارداد ۱۹۱۹ طفیان قلم آقای ملک مغتفر است ، در تجاوز از نعم الخلفان باسلاف تالمباشی قافیه را باخته اند ؟ تاریخ نه قضایای مرو را فراموش میکند نه ۱۹۱۹ را نه قطع عضو فاسد را نه سید عبدالحسین لاری را کسی سر برید نه خیابانی را آن به شقائی فرار کرد این در لجاج انتحار این بود عین یادداشت مخبرالسلطنه که از کتاب خاطرات استنساخ شد

بقیه قضاها را مسلماً خوانندگان بهتر مستحضرنند که طولی نکشد کودتای ۱۲۹۹ پیش آمد و پس از انجام مراسم تاجگذاری رضا شاه و آرامش اوضاع کشور مرحوم مخبرالسلطنه که ریاست دیوانعالی کشور را بعهده داشت در اوائل سال ۱۳۰۵ خورشیدی بفرمان شاه فقید به نخست وزیری منصوب شد و هفت سال متوالی تا اواخر سال ۱۳۱۲ خورشیدی برانمنائی رضا شاه کشور را اداره کرد و پایه بسیاری از اصلاحات بنیادی از قبیل راه آهن و دادگستری و القای کاپیتولاسیون را ریخت .

و از نکات قابل توجه در زندگی سیاسی مرحوم مخبرالسلطنه آنکه در سال ۱۳۰۵ دولت را از مرحوم فروغی تحویل گرفت و باز در اواخر سال ۱۳۱۲ با او تحویل داد .

اما مرحوم ملک الشعراء بهار که تا قبل از ریاست وزرائی مخبرالسلطنه دوبار به نمایندگی مجلس انتخاب شده بوده و در مراسم تاجگذاری شاهنشاه فقید آن چهار خطابه معروف را ساخته و خوانده و مورد تقدش شاه فقید قرار گرفته بوده ، مقارن با زمان صدارت مرحوم مخبرالسلطنه بکلی از گردونه سیاست خارج و تا سال ۱۳۱۲ که مرحوم

فروغی مجدداً بریاست وزارتی منصوب شده ، از تبعید اصفهان نجات یافت و بطهران آمده و در منظومهای هم گفته است :

شد فروغی شفیع از سر مهر  
سود بر آستان خسرو چه سز  
ره تهران گرفتم اندر پیش  
تا شوم منزوی بخانه خویش  
نکته قابل توجه این است که مرحوم بهار در سرتاسر اشعاری که در باره حبس و تبعید خود در آن مدت هفت هشت سال سروده از علت گرفتاری خود اظهار بی اطلاعی نموده حتی در یکی از منظومها که مناظره خودش را با رئیس وقت شهربانی به نظم کشیده البته پس از استخلاص در مقام جستجو برای پیدا کردن علت گرفتاری خویش چنین میگوید :

میرنظمیه را هم اندر حال  
دیدم و کردم از نیاز سؤال  
تا گناهان من بیان سازد  
جرم ناکردم ام عیان سسازد  
تا بدانم که چیست تکلیفم  
نکند کسی دوباره توقیفم  
گفت سربسته گویمت رازی  
تا خود آنرا بفکر حل سازی  
فکر کن تا بروزگار که من  
این ظلمت بوده بر گردن  
از ره سهو یا زراه هوس  
ستمی رفته است از تو بکس ؟  
مگر افشاندمای ز کج رایی  
تخم ظلم تو ظلم بار آورد  
تخم ظلمی بعهد برنایشی  
ز انتقام قضا هراسانم  
وقت پهریست در کنار آورد  
ظلم ظلم آرد اینقدر دانم

این بوده جواب رئیس کل شهربانی به بهار و بهیاست که بهار نمی توانسته حدس بزند که از که ؟ و از کجا ؟ این گرفتاری چند ساله برایش درست شده است .

گرچه با توجه به هوش و فراست مرحوم بهار بسیار بعید می نماید که به علت واقعی گرفتاری خویش پی برده باشد و باز عجیب تر از آن اینکه اگر علت را فهمیده تجاهل کرده باشد بالاخره نگارنده با دقت در مجموع گفته های خود بهار بقیین حاصل کردم که متأسفانه تا هنگام مرگ در اشتباه خویش این سخنور گرانمایه راجع بعلت حبس و تبعید خود باقی بوده است .

لذا من باب تفنن ابیاتی بتاريخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۱ بنحو بداهه و احمدوار ساخته و در حاشیه دیوانش یادداشت کردم که اکنون برای تفنن خوانندگان عزیز ذیلاً درج میگردد . ابیات نگارنده خطاب بمرحوم بهار است .

راست گفتند که زبان سسرخ ؟  
که سر سبز را دهد بر سساد

## جناب آقای بهار ،

باری از گفته خودت پیداست  
 من در این باره جستجو کردم  
 هرکس از ظن خویش رائی زد  
 لیک هرگز نمیشدم قانع  
 تا که از یک تصادف آنرا کشف  
 حسب عادت برای مشغولی  
 خاطراتی که وصف آن خطرات  
 از رجال مهم این کشور  
 بوده در وقعه خیابانسی  
 تو پس از آنکه کشته شد آمود  
 ساختی شعر و شعر کوبنده  
 صدر اعظم بشد همان والی  
 هان بهمین درد از کجا داری  
 بهر طاغی چه بود زاری تو  
 شاد بادت روان پاک بهار

که ندانی که حبس ونفی چراست؟  
 با بس انرا گفتگو کردم  
 تیشه فکر را بجائی زد  
 چون نبودند جامع و مانع  
 خود نمودم بدون زحمت و حرف  
 می خرم که کتاب معمولی  
 از هدایت که بوده جزء همات  
 و بهر کار دست او اندر  
 والی آنحدود خود دانسی  
 گوشتا داشتی بدل بس درد  
 که سیه ساخت روزت آینه  
 کرد حق سخن به تو حالی؟  
 مر همه جا چرا هوا داری؟  
 که شود مایه بهر خواری تو  
 کز تو باقی است این همه اشعار

قرینه دیگری که بر تائید استنباط خویش از یادداشت‌های مخبرالسلطنه پیوسته  
 کردم اینک ایشان کلیه وقایع مهمه هفت سال صدارت خود بلکه تمام عمر خود را  
 در کتاب خاطرات درج کرده مثلا" در ص ۲۱۲ میخوانیم که می نویسد: ( رهنما ، تجدد  
 برادرش . بهرامی رئیس اسبق دفتر مخصوص بعللی که میدانم توقیف بودند با  
 رهنما خصوصی داشتم چند ماه هم معاون من بود روزی بخیال من رسید توسطی  
 بکنم در شرفیابی عرض کردم روی سیاه و موی سفید تکلیفی می آورد و اشخاص بی انتظاری  
 نیستند رهنما و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است استدعای عفو دارند بعادتی که  
 شاه دارد و راه می رود در خیابانی بود که رفتند و برگشتند و دو سه مرتبه این رفت و آمد  
 واقع شد آخر فرمودند آنها را بخشیدم (سخ) . کسی که این جزئیات را یادداشت کرده  
 در سرتاسر خاطرات از حبس و نفی ملک الشعراء بهار اساسا" سخنی بمیان نیاورده است  
 که این سکوت قرینهاست قوی و بنظر بنده عمدی و امیدوارم از این تقصیری که در آثار  
 تألیفی نظم و نثر طرفین بعمل آمده روح پاک هیچیک آزرده نگردد .